

کارهای منفی البانی

کارهای منفی البانی

وهابیت، فرقه ای که با عملکردش، در جامعه اسلامی ایجاد تنش و نزاع و درگیری شده است؛ زیرا این گروه هر فرقه و مذهبی که افکارش را قبول ندارد به کفر و زندقه نسبت می دهد و به این هم اکتفا نکرده با مخالفانش به جنگ پرداخته و دست به قتل و غارت آنان زده است. در این میان علمایی هم به دفاع از این فرقه پرداخته اند که از آن جمله البانی است که در این مقاله به دیدگاه البانی در مورد وهابیت و بیان برخی از مبانی های او پرداخته خواهد شد.

1. تأیید عقاید وهابیان

ناصرالدین البانی از جمله کارهای منفی اش دفاع از خط فکری و عقیدتی و تندروی های محمد بن عبدالوهاب رئیس فرقه وهابیان است، فرقه ای که با عملکردش، در جامعه اسلامی ایجاد تنش و نزاع و درگیری شده است؛ زیرا این گروه هر فرقه و مذهبی که افکارش را قبول ندارد به کفر و زندقه نسبت می دهد و به این هم اکتفا نکرده با مخالفانش به جنگ پرداخته و دست به قتل و غارت آنان زده است.

البانی درباره محمد بن عبدالوهاب می گوید:

فيجب ان نعلم انّ الشيخ محمد بن عبدالوهاب كان سلفياً في العقيدة و له الفضل الاوّل بعد شيخ الاسلام ابن تيمية في نشر الدعوة للتوحيد في العالم الاسلامي بصورة عامة و البلاد النجدية و الحجازية فيما بعد بصورة خاصة، يعود الفضل إليه بعد ابن تيمية... [1]

باید بدانیم که محمد بن عبد الوهاب در عقیده، فردی سلفی بوده و بعد از شیخ الاسلام ابن تیمیه، دارای اولین فضیلت در نشر دعوت به توحید در عالم اسلام به طور عام و شهرهای نجد و حجاز به طور خصوص بوده است، و لذا بعد از ابن تیمیه فضیلت به او باز می گردد.

2. مبانی غیر واقعی در جرح و تعدیل

البانی در جرح و تعدیل راویان حدیث، مبانی متعصبانه ای اتخاذ کرده که با واقعیت هاسازگاری ندارد، اینک به برخی از آنها اشاره می کنیم:

الف) تضعیف راوی به جهت تشیع

یکی از نقاط ضعف او تضعیف راوی به جهت تشیع است، گرچه او صدوق و عادل باشد، و این کار با ادعای او که ثقه بودن راوی معیار در عمل به روایت است، واقعیت ندارد.

او در تضعیف حدیثی که در مدح امیرالمؤمنین (علیه السلام) است می گوید:

.. فأفة الاسنادین عمرو بن ثابت و ابن ابی رافع؛ لأنّ مدارهما علیهما مع شدّة ضعفهما و تشیعهما.

.. پس آفت این دو سند عمرو بن ثابت و ابن ابی رافع است؛ زیرا مدار آن دو حدیث بر این دو نفر است در حالی که شدیداً ضعیف بوده و تشیع شدید دارند.

ب) جرح راوی به جهت کوفی بودن

البانی در برخی موارد روایتی را به جهت اینکه راوی او کوفی و از شیعیان حضرت علی (علیه السلام) بوده تضعیف کرده است.

پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) در مدح حضرت علی (علیه السلام) فرمود:
أَوْصِي مَنْ أَمَنَ بِي وَصَدَّقَنِي بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ، فَمَنْ تَوَلَّاهُ تَوَلَّانِي وَمَنْ تَوَلَّانِي فَقَدْ تَوَلَّى اللَّهَ. [2]
به هر کس که به من ایمان آورده و مرا تصدیق نموده به ولایت علی سفارش می کنم؛ زیرا هر
کس که ولایت علی را بپذیرد ولایت مرا پذیرفته و هر کس ولایت مرا بپذیرد به طور حتم ولایت
خدا را پذیرفته است.

البانی در تضعیف سند این حدیث می گوید:
و مدار الإسناد الآخر علی محمد بن عبیدالله بن أبی رافع، و هو ضعیف جداً، و هو من شیعة
الکوفة... [3]

مدار سند دیگر بر محمد بن عبیدالله بن ابی رافع است که جداً ضعیف می باشد و او از شیعیان
کوفه است...

و ما در جای خود به اثبات رسانده ایم که مجرد کوفی بودن یا شیعی بودن سبب جرح او نمی
شود؛ در صورتی که راوی، ثقه و صدوق است. [4]

ج) تضعیف حدیث به جهت موافقت با شیعه
در برخی از موارد، حدیثی را به جهت آنکه متنش با عقاید و مسلک شیعه موافقت دارد تضعیف
نموده است؛

حسن بن علی سقاف شافعی اردنی می نویسد:
و ممّا يدلّ علی نضبه من جانب آخر أنّه ضعف احادیث صحیحة فی فضائل سیدنا علی، بل حکم
علی بعضها بالبطلان. [5] و از جمله مسائلی که دلالت بر نضب و عداوت او نسبت به اهل بیت
از جانب دیگر دارد اینکه او احادیثی صحیح السند را در باب فضائل سید ما علی تضعیف کرده
بلکه نسبت به برخی از آنها حکم به بطلان نموده است.

آن گاه سقاف برای اثبات مدّعی خود، نمونه هایی از تناقضات البانی در باب فضایل اهل بیت
(علیهم السلام) آورده و به آنها استشهاد می کند؛ از باب نمونه:

البانی در کتاب "سلسلة الاحادیث الضعیفة" حدیثی از بریده نقل می کند که گفت: "كَانَ أَحَبُّ
النِّسَاءِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فَاطِمَةُ، وَمِنْ الرِّجَالِ عَلِيٌّ؛" "محبوب ترین
زنان نزد رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فاطمه، و از مردان علی بود".

آن گاه حکم به بطلان آن نموده و می گوید: ترمذی و حاکم آن را از طریق جعفر بن زیاد احمر، از
عبدالله بن عطاء، از عبدالله بن بریده، از پدرش چنین نقل کرده، و ترمذی آن را حدیث حسن
غریب و حاکم و ذهبی آن را صحیح الاسناد معرفی کرده اند.

آن گاه درصدد تضعیف حدیث برآمده، عبدالله بن عطاء و راوی از او؛ یعنی جعفر بن زیاد احمر را
تضعیف می کند در عین حال که از ذهبی اعتراف به ثقه بودن او را نقل کرده و از حافظ ابن حجر
عنوان \$ صدوق یتشیع " را آورده است. سپس می گوید:

مثل این شخص، انسان به حدیثش اطمینان ندارد، خصوصاً که در فضیلت علی (علیه السلام)
وارد شده است؛ زیرا به طور معلوم شیعه در مورد او غلو کرده و حدیث بسیاری در مناقب او نقل
کرده است که هرگز ثابت نشده است. و من بر این حدیث حکم به بطلان از حیث معنا نمودم؛
زیرا مخالف آن چیزی است که از پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) در مورد محبوب ترین زنان و
مردان ذکر کرده است.

آن گاه حسن بن علی سقاف درصدد تصحیح این حدیث و اثبات تناقض گویی البانی برآمده و
می گوید:

اما گفتار و تضعیف او درباره عبدالله بن عطاء..، جوابش آن است که عبدالله بن عطاء از رجال
مسلم در "صحیح" و چهار کتاب دیگر از کتب اربعه به حساب می آید و یحیی بن معین و ترمذی

در "سنن" و ابن حبان در "الثقات" او را توثیق کرده و ذهبی در "الکاشف" او را "صدوق" معرفی کرده است.

آن گاه می گوید: و از عجایب تناقضات البانی این است که در موردی دیگر حدیثی را که در سند آن عبدالله بن عطاء از عبدالله بن بریده از پدرش قرار داشته، تصحیح کرده است. [6] و اما در مورد جرح او درباره جعفر بن زیاد احمر، سقاف این گونه پاسخ می دهد: "این حرفی باطل و کلامی متهافت و متناقض است؛ زیرا:

اولاً: البانی در کتاب "إرواء غلیله" او را توثیق نموده است. [7] ثانیاً: تعداد بسیاری از رجالین و محدثین اهل سنت او را توثیق کرده اند، که از آن جمله، احمد او را صالح الحدیث و ابن معین و یعقوب بن سفیان فسوی و عجلی او را توثیق و ابوزرع و ابوداود او را صدوق، وازدی حدیثش را مستقیم و عثمان بن ابی شیبه او را صدوق ثقه معرفی کرده است. [8]

و نیز از تناقضات آشکار البانی اینکه در مورد حدیث فوق می گوید: "مثل این شخص؛ یعنی جعفر بن زیاد الاحمر قلب انسان به حدیث او اطمینان ندارد؛ زیرا او از شیعیان به حساب می آید گرچه صدوق است".

این در حالی است که در جایی دیگر تصریح دارد که تشیع شخص صدوق هیچ گونه ضرری به روایت او نمی رساند.

او در ذیل حدیث (2223) از کتاب "سلسلة الاحادیث الصحیحة" در ترجمه اجلح بن عبدالله کندی می گوید:

درباره او اختلاف شده است. ولی ابن حجر در "التقریب" او را "صدوق شیعی" معرفی کرده است. و اگر کسی اشکال کند که راوی این شاهد، شیعی است و همچنین در سند مشهود له شیعی دیگر؛ یعنی جعفر بن سلیمان وجود دارد، آیا این طعن در حدیث و عیب در آن به حساب نمی آید؟!

در جواب می گوئیم: هرگز! زیرا اعتبار در روایت حدیث تنها به صدق و حفظ است، و اما مذهب، آن بین او است و بین پروردگارش و خداوند حسابرس از او است. و به همین جهت است که مشاهده می کنیم صاحب "صحیحین" و غیر از این دو از افراد ثقه که با آنها مخالف در مذهبند همچون خوارج و شیعه و دیگران روایت نقل کرده اند. و نمونه اش همین حدیثی است که مورد بحث ما است... [9]

آن گاه سقاف می گوید:

و اما قول البانی که می گوید: من بر این حدیث حکم به بطلان از حیث معنا می کنم؛ زیرا مخالف آن چیزی است که از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) درباره محبوب ترین زنان و مردان نزد او رسیده است! این ادعا دلالت بر بی اطلاعی او در علم اصول و عدم معرفت او به جمع بین احادیث صحیحه دارد... [10]

و این در حالی است که ترمذی به سند خود از جمیع بن عمیر تیمی نقل کرده که من با عمه و بنابر نقلی با مادرم وارد بر عایشه شدیم. مادرم یا عمه ام از او سؤال کرد:

أَيُّ النَّاسِ أَحَبُّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)؟ قَالَتْ: فَاطِمَةُ. فَقِيلَ: مِنَ الرَّجَالِ؟ قَالَتْ: زَوْجُهَا. [11]

کدامین مردم نزد رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) محبوب تر است؟ عایشه گفت: فاطمه. سؤال شد: از مردان؟ گفت: همسرش. ترمذی بعد از نقل این حدیث آن را حسن دانسته و حاکم نیشابوری آن را "صحیح الاسناد" معرفی کرده است. این، نمونه ای از تناقضات البانی در تضعیف احادیث بود.

(د) اتهام به رفض

او در وجه تضعیف حدیثی که در مدح امیرالمؤمنین (علیه السلام) وارد شده می گوید: "در سند آن عمرو بن ثابت است که رافضی خبیث می باشد". [12]

(ه) تناقض در جرح و تعدیل احادیث

حسن بن علی سقاف شافعی در ردّ او کتابی به نام "تناقضات الألبانی الواضحات" نوشته است.

دیدگاه های سیاسی البانی

1. او خطاب به اهالی فلسطین کرده و می گوید: "بر اهالی فلسطین است که شهرهای خود را رها کرده و به اشغال گر صهیونیست واگذارند. [13]

2. انتفاضه مردم فلسطین بر ضدّ اشغال گران صهیونیست کاری حرام و غیر جایز است. [14]

3. ایستادن در برابر پرچم کشور و سلام دادن به آن کاری حرام و غیر جایز است و به اسلام و شریعت و آداب اخلاص وارد می کند. [15]

البانی و حکم به خروج فلسطینیان از موطن خود

شخصی که از فلسطین به نزد محدث وهابی محمد ناصر الدین البانی آمده بود از او سؤال هایی نمود که از جمله آنها اظهار شکایت و ناراحتی از وضعیت مردم ساکن در فلسطین بود و از او سؤال کرد که وظیفه آنان چیست؟ او در پاسخ سؤال کننده گفت:

انّ مكة خير من الفلسطین، و انّ النبی (صلّی الله علیه وآله وسلّم) لمّا لم یستطع اقامة الدین فیها هاجر منها، فعلى كل مسلم لا یستطیع ان یقیم دینه فی أى بقعة ان یترکها و ینتقل إلی بلدة یستطیع فیها ذلک. [16]

همانا مکه از فلسطین بهتر است و چون پیامبر (صلّی الله علیه وآله وسلّم) نتوانست دین را در مکه پیاده کند از آن دیار هجرت نمود و لذا بر هر مسلمانی که نمی تواند دینش را در هر سرزمینی اقامه کند لازم است آنجا را ترک کرده و به سرزمین دیگری وارد شود که می تواند در آنجا دینش را اقامه نماید.

دفاع وهابیان از فتوای البانی

وهابیان نه تنها فتوای البانی را نقد نکرده اند، بلکه در ردّ علمای اهل سنت که بر او ایراد گرفته و انتقاد نموده اند، توجیهی کرده اند که هر انسان عاقل و سیاست مداری پی به بطلان آن می برد.

محمد کامل قصاب و محمد عزالدین قسام مشترکاً در کتاب "السلفیون و قضیة فلسطین فی واقعنا المعاصر" بعد از نقل کلام البانی می گویند:

نرتب فتوی الشیخ بأجزائها المتفرقة المؤتلفة فی نقاط واحدة محددة: الهجرة و الجهاد ماضیان إلی یوم القیامة

لیست الفتیا موجهة إلی بلد بعینه، أو شعب بذاته.

و قد هاجر اشرف انسان و اعظمه محمد علیه الصلاة و السلام من اشرف بقعة و اعظمها، مكة المكرمة و كل انسان - منذ خلق الناس و إلی ساعة - دون محمد علیه الصلاة و السلام منزلة، و كل بقاع الأرض دونها شرفاً و قدسیة.

و تجب الهجرة حین لا یجد المسلم مستقرّاً لدینه فی أرض هو فیها امتحن فی دینه، فلم یعد فی وسعه اظهار ما کلفه الله به من أحكام شرعیة، خشية ان یفتن فی نفسه من بلاء یقع علیه أو مسّ اذی یصیبه فی بدنه فینقلب علی عقبیه. و هذه النقطة هی مناط الحكم فی فتوی

الشیخ و المرتکز الالاساس فیها - لو كانوا یعقلون - و بها یرتبط الحكم وجوداً و نغیاً. [17]

ما فتوای شیخ با اجزای متفرقه و مجتمع آن را در چند نقطه محدود مترتب می سازیم؛

1. هجرت و جهاد تا روز قیامت ثابت است.
2. فتوا مخصوص کشور و یا جمعیت خاصی نیست.
3. شریف ترین و بزرگ ترین انسان یعنی محمد علیه الصلاة و السلام از بزرگ ترین و شریف ترین مکانی که مکه است هجرت نمود، و هر انسانی - از آن زمان که خلق شده تاکنون - مرتبه اش پایین تر از محمد علیه الصلاة و السلام است و هر سرزمینی شرفش از شرف مکه پایین تر می باشد.
4. هرگاه مسلمانی نتوانست دین خود را در سرزمینی استقرار بخشد، دینی که با آن امتحان می گردد، و نتوانست آنچه را که به آن مکلف است از احکام شرعی اظهار نماید؛ زیرا که می ترسد تا بلایی بر خودش وارد گردد که به آن عقب گرد نماید هجرت بر او واجب است. و این نقطه همان مناط حکم در فتوای شیخ و مرکز اساسی در آن است اگر تعقل کنید، و مناط حکم همان چیزی است که حکم وجوداً و عدماً بر آن مترتب است.

نقد

(اولاً: هجرتی که در کتب فقه مطرح است هجرت از بلاد کفر به دار اسلام می باشد، در حالی که در طول قرون متمادی فلسطین و بیت المقدس از بلاد اسلامی بوده که به دست مسلمانان فتح شده و تا مدت ها قبله اول مسلمانان قرار گرفته است، گرچه وجود اقوام و صاحبان ادیان دیگر از قبیل مسیحیان و یهود در آن دیار قابل انکار نیست، ولی این دلیل نمی شود که فلسطین را دار کفر به شمار آوریم.

(ثانیاً: سؤال کننده از البانی یک نفر است که به طور خصوصی و حضوری نزد او آمده و این سؤال را از او کرده است و به طور قطع جواب او هم مربوط به همان قضیه فلسطین و فلسطینیان می باشد.

(ثالثاً: موضوع هجرت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از مکه به مدینه به طور کلی با قضیه فلسطین فرق می کند؛ زیرا خروج پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از مکه مشکل سیاسی نداشت .

وانگهی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می دانست که در آینده ای نه چندان دور به موطن خود با پیروزی باز خواهدگشت، ولی در مورد قصه فلسطین این چنین نیست، زیرا یهودیان صهیونیست با هدایت مستکبران از سرتاسر عالم آمده اند تا در منطقه مهم خلیج فارس پایگاهی برای غرب باشند و با اشغال کشور فلسطین و بیرون راندن مسلمانان از آن دیار برای خود کشوری مستقل ایجاد کرده و از این نقطه هدف بزرگ خود را که اشغال از نیل تا فرات است تحقق بخشند. و شکی نیست که وجود یهودیان صهیونیست در این منطقه به مانند غده سرطانی است که می تواند منطقه را به آشوب بکشد.

لذا بر عموم فلسطینیان وظیفه است تا از وطن خود و قدس شریف دفاع کرده و مسلمانان دیگر نیز آنها را در این امر مهم و به هر نحو ممکن یاری دهند. و به طور کلی می توان گفت که اگر خیانت سیاست مداران کشورهای اسلامی و علمای درباری مسلمانان نبود هرگز یهودیان صهیونیست نمی توانستند به اهداف شوم خود نایل شوند.

پی نوشت ها

[1]. الحاوی من فتاوی الالبانی، ج 2، ص 201.

[2]. الحاوی من فتاوی الالبانی، ج 2، ص 201.

[3]. همان.

[4]. ر.ک: امام شناسی، ج 2، از مؤلف.

- [5] . تنقضات الألبانی الواضحات، ج 2، ص244.
- [6] . صحیح سنن ابن ماجه، ناصرالدين البانى، ج 2، ص 48.
- [7] . ارواء غليله، ج 7، ص 270.
- [8] . ر.ك: تهذيب التهذيب؛ تهذيب الكمال.
- [9] . سلسلة الاحاديث الصحيحة، ج 5، ص 262.
- [10] . تناقضات الألبانى الواضحات، حسن بن على سقّاف، ج 2، صص 248 و 249.
- [11] . سنن ترمذى، ج 2، ص 320؛ مستدرک حاکم، ج 3، ص 154.
- [12] . سلسلة الأحاديث الضعيفة، ج 10، ص 498.
- [13] . فتاوى الشيخ الالبانى، ص 18.
- [14] . سلسلة نوارهای هدايت و نور از البانى.
- [15] . الفتاوى الكويتية، البانى، صص 59 - 60.
- [16] . السلفيون و قضية الفلسطينيين فى واقعنا المعاصر، محمد كامل قصاب، محمد عزالدين قسام، ص14 (به نقل از او).
- [17] . السلفيون و قضية فلسطين، صص 18 - 19.